

دکتر یوسف متولی حقیقی

استادیار گروه تاریخ

دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد

Motavali Haghighi _ yosef@yahoo. com

کنکاشی پیرامون جایگاه تشیع و تصوف در ساختار سیاسی دولت صفویه

چکیده:

صفویان نخستین سلسله‌ی حکومتی ایران بودند که توانستند ترکیبی پررنگ و نتیجه بخش بین تصوف و تشیع ایجاد نموده و شالوده‌ی حکومت خود را بر آن قرار دهند. این دو عنصر مهم نقش تعیین کننده‌ای در سیاست‌های مختلف نظامی، اقتصادی، مذهبی و در مجموع رفتارهای حکومتی آنان داشت. تشیع به عنوان اصلی‌ترین اندیشه‌ی حکومتی صفویان دگرگونی‌های گسترده‌ای را در جامعه‌ی ایران به وجود آورد. با این وجود رفتارهای مذهبی شاهان صفوی در برخورد با تشیع و علمای آن یکسان نبود. اخراج گروهی از علمای شیعه از ایران و دعوت از علمای جبل عامل لبنان در زمره این رفتارهای متفاوت بود. علمای جبل عامل کوشیدند تا نظریات حکومتی شیعه را در ایران پیاده کنند اما به زودی دریافتند که هدف اصلی از فراخواندن آنان به ایران بیشتر به منظور استواری بخشیدن به حیات سیاسی شاهان شیعه مذهب بوده است. با این وجود آنها از تلاش بی‌وقفه‌ی خود برای در اختیار گرفتن و یا حداقل زیر نفوذ قرار دادن قدرت سیاسی دست برنداشتند و توانستند در زمان برخی از پادشاهان ضعیف صفویه بر امور مسلط شوند. بعد از تشیع، تصوف دومین عامل قدرت‌یابی پادشاهان صفویه بود. صفویان قبل از آن که باورهای شیعی را در خدمت اهداف سیاسی خود بگیرند و گرایش‌های سیاسی از خود نشان دهند در عالم تصوف سیر می‌کردند. آنان در ادامه راه کوشیدند تا از طریق اندیشه‌های صوفیانه به قدرت دنیایی دست یابند. این تلاش به ویژه بعد از بخشیده شدن گروهی از اسرای عثمانی از طرف تیمور گورکانی به خواجه علی سیاه پوش از سرعت بیشتری برخوردار شد. صوفیان صفویه که رهبران خود را تا سر حد جان اطاعت می‌کردند مهم‌ترین ابزار نظامی صفویان در دست‌یابی به قدرت سیاسی بودند. با این همه مدتی بعد

از تشکیل سلسله صفویه، بروز برخی از تندروی‌ها و مستمسک قرار دادن بعضی از تعالیم صوفیانه باعث ایجاد تعارضاتی بین پادشاهان صفوی و جماعت صوفیه شد. رهبران صوفیه برای کاستن از این تعارض پیوندهای صوفی گرایانه خود را با مریدان کاهش دادند که این موضوع در دراز مدت به تضعیف صوفیان و در نتیجه کاهش قدرت صوفیان منجر شد.

کلید واژه:

صفویه، تاریخ ایران، تشیع، تصوف، رقابت علما و صوفیان.

درآمد

صوفیان به چندین جهت یکی از پراهمیت‌ترین سلسله‌های حکومتی ایران شمرده می‌شوند. آنان اولین دولتی بودند که توانستند بعد از فروپاشی پادشاهی ساسانیان یک حکومت متمرکز را که تقریباً تمامی فلات ایران را در بر می‌گرفت به وجود آورند. آنان همچنین توانستند نخستین دولت قدرتمند شیعه مذهب را پس از دولت‌های کوچک دیالمه تشکیل داده و روند شیعه‌گرایی را در ایران به شیوه‌های مختلف گسترش دهند. اهمیت بعدی این سلسله در آن است که بنیانگذاران آن برای نخستین بار در حیات تاریخی ایران موفق شدند امتزاجی گسترده و نتیجه بخش بین تشیع و تصوف ایجاد نموده، شالوده‌های حکومت خود را بر آن قرار دهند. دیگر اهمیت سلسله صفویه در این است که آنان اولین دولت فراگیر ایرانی بودند که در مجاورت امپراطوری نو پا و قدرتمند عثمانی سر بر افراشتند و بالاخره آخرین اهمیت آنها این بود که به عنوان نخستین دولت قدرتمند ایرانی توانستند روابط سیاسی و اقتصادی با دولت‌های مختلف اروپایی برقرار سازند.

بسیاری از این وجوه اهمیت تحت تأثیر روح حاکم بر نظام حکومتی صوفیان شکل گرفته‌اند. به همین جهت بررسی نظام حکومتی صوفیان و توجه به عناصر و عواملی که در این شکل‌گیری سهمیم بوده‌اند می‌تواند در درک بهتر تاریخ این سلسله مؤثر باشد. در نوشتار حاضر تلاش می‌شود تا دو عنصر مهم مؤثر در تشکیل و تداوم نظام حکومتی صوفیان -

تشیع و تصوف - که تعیین‌کننده‌ی سیاست‌های مختلف نظامی، اقتصادی و مذهبی آنان بوده و تأثیرات زیادی در نمودها و رفتارهای حکومتی آنان داشته مورد توجه قرار گیرد.

تشکیل دولت صفویه

ظهور شیخ صفی‌الدین اردبیلی نقطه‌ی عطفی در تشکیل دولت صفویه شمرده می‌شود. وی که بنا به روایت پیر ابدال زاهدی گهگاه «اوتاد و ابدال» خبر صاحب دلی و تبدیل شدنش به «قبله اقبال و کعبه آمال» را می‌دادند.^۱ در روزگار جوانی به دنبال یافتن مرشد به جستجو در میان زهاد پرداخت و سرانجام در یکی از روستاهای ساحلی خزر مراد گمشده‌ی خود شیخ زاهد گیلانی را زیارت کرد.^۲ وی بیست و پنج سال در گیلان باقی ماند و با دختر شیخ ازدواج کرد و در سال ۷۳۵ هـ.ق توسط شیخ به جانشینی انتخاب شد. شیخ صفی‌الدین مقرر خود را در اردبیل قرار داد. بعد از مرگ ریاست خانقاهی را که او در اردبیل ایجاد کرده بود اخلافش صدرالدین موسی و خواجه علی بر عهده گرفتند. در زمان خواجه علی تعالیم نیمه مخفی طریقت صفویه آشکارا ماهیت شیعی به خود گرفت. هم‌زمان با ریاست ابراهیم فرزند خواجه علی بر صوفیان، هوا خواهان صفویه دارای تشکیلات گسترده‌ای شدند که در رأس آن خلیفه الخلفا یا دبیر مخصوص امور صفویه قرار داشت.^۳ در این زمان تعداد مریدان صفویه تا آن حد زیاد شده بود که همه‌ی آنان نمی‌توانستند به حضور شیخ ابراهیم برسند. ثروت آرامگاه شیخ صفی‌الدین نیز به قدری زیاد شده بود که در مطبخ‌های صفویه دیگ‌ها و آلات خوان از جنس طلا و نقره یافت می‌شد و شیخ همچون پادشاهان روزگار می‌گذرانید.^۴

بعد از ابراهیم فرزندش شیخ جنید به رهبری طریقت صفویه رسید. در جنید علایم آشکاری از تمایل به قدرت دنیوی و پادشاهی دیده می‌شد. او به قدرت معنوی صرف راضی نبود و با تحریک مریدانش به جهاد علیه کفار، روحیه‌ی جنگجویی را در طریقت خویش وارد ساخت.^۵ جنید بیش از هر چیز بر آن بود تا انتقام خون پدر را از شروانشاهیان بگیرد. وی در همین راستا بقعه‌ی شیخ صفی‌الدین و حتی اتاق‌های مسکونی

خویش را به انبار اسلحه مبدل ساخت^۴ و با اوزون حسن آق قویونلو اتحاد سیاسی برقرار کرد. به رغم این اقدامات او نیز هم چون پدر شکست خورد و به قتل رسید.

حیدر ششمین جانشین شیخ صفی‌الدین هم که کلاه مخصوص قرمز رنگ دوازده ترک را برای پیروان خود ابداع کرده بود^۵ نیز در جنگ با شروانشاهیان نصیبی جز شکست و مرگ نداشت. سرانجام اسماعیل فرزند حیدر توانست با یاری گرفتن از مریدانش در آناتولی، قفقاز جنوبی و آذربایجان و همچنین با تکیه بر صوفیان قزلباش، فرخ یسار شروانشاه و سپس الوند میرزا آق قویونلو را شکست داده و پس از سلطه بر تبریز در سال ۹۰۷ هـ ق رسماً تاجگذاری نماید و سلسله‌ی صفویه را تشکیل دهد.

تشکیل دولت صفویه یکی از سرفصل‌های مهم تاریخ ایران است. پادشاهان صفویه با استفاده از باورهای مذهبی شیعیان و سپس توانایی‌های علمای شیعه و نیز تصوف و صوفیان یکی از بزرگترین و اثرگذارترین دودمان‌های تاریخی ایران را به وجود آوردند. تشیع و تصوف در درازنای روزگار حاکمیت صوفیان توانستند نقش‌های متفاوتی را در بنیان شالوده‌های حکومت، تحکیم موقعیت و بعدها تضعیف آن ایفا کنند. در کنار این دو عنصر از ناسیونالیسم ایرانی نیز می‌توان به عنوان یکی از عناصر تاثیرگذار بر روند تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ی ایران در آن دوران یاد کرد. با این تفاوت که دو عنصر نخست از جانب حکومت‌گران و عنصر سوم از جانب توده‌های مردم مورد توجه شدید قرار داشتند. بررسی هر یک از این عناصر می‌تواند میزان کارایی و اثرگذاری آنها را در برهه‌های مختلف بر ساختار حکومت صوفیان نمایان سازد.

الف: بررسی جایگاه باورهای شیعی و نقش علما در ساختارهای حکومت صفویه

مذهب شیعه دوازده امامی به عنوان یکی از نیرومندترین نیروهای مذهبی جامعه ایران در روزگار حاکمیت ایلخانان مغول و با توجه به فروپاشی خلافت خلفای سنی مذهب بغداد و سیاست تساهل مذهبی مغولان، میدان گسترده‌ای را برای بالندگی یافته بود. به خدمت گرفتن این اندیشه مذهبی نیرومند می‌توانست زمینه‌ساز تشکیل حکومتی با نفوذ

در فلات ایران باشد. خواجه علی سیاه پوش و جانشینانش با درک این ویژگی بر آن شدند تا برخلاف اسلاف خود از این ایده‌ی پویا برای دست‌یابی به قدرت استفاده کنند. بر همین اساس آنها تشیع را مبنای اصلی کوشش‌های خود قرار دادند و زمینه‌های گسترش بیش از پیش آن را فراهم کردند. یکی از نخستین اقدامات شاه اسماعیل یکم صفوی بعد از تاسیس سلسله‌ی حکومتی خود اعلام تشیع به عنوان دین رسمی ایران بود. بعد از آن در نمازها خطبه به نام دوازده امام شیعه خوانده شد و در سکه‌ها علاوه بر کلمات لا اله الا الله و محمد رسول الله، عبارت علی ولی الله نیز ضرب شد.^۸ اضافه شدن عبارت «اشهدان علیا ولی الله» و «حی علی خیر العمل» و همچنین انتخاب عنوان «ابوالمظفر شاه اسماعیل الهادی الوالی» از دیگر اقدامات شیعه گرایانه‌ی شاه اسماعیل بود.^۹ وی به خوبی می‌دانست که وجود مردمان سنی مذهب در شهر تبریز - که به عنوان پایتخت اعلام شده بود - عاملی خطرناک برای آینده حکومتش به شمار می‌رود، تلاش کرد تا آنان را که اکثریت مردم این شهر را تشکیل می‌دادند پیرو مذهب شیعه کند:

«شاه شمشیر بلند کرده و گفت تبرا کنید... دو دانگ به آواز بلند بیش باد و کم مباد گفتند و آن چهار دانگ دیدند که جوانان قزلباش خنجرها و شمشیرها در دست، گفتند که هر کدام نمی‌گویید کشته می‌شوید، تمام از ترس خود گفتند.»^{۱۰}

با پذیرش مذهب شیعه توسط اکثریت گروه‌های مختلف جمعیتی ساکن در قلمرو صفویان یکی از نخستین مسائلی که مطرح شد نقش و جایگاه علمای شیعه در این حکومت جدید بود. مطابق عقیده شیعیان سرپرستی امور جامعه در زمان غیبت امام دوازدهم بر عهده علمای وقت بود. بدین گونه حکومتی که بر بنیاد اندیشه‌های تشیع شکل گرفته بود ناگزیر بود تا با علمای شیعه رابطه تنگاتنگی داشته باشد. اما در نخستین روزهای سلطنت اسماعیل یکم مشخص شد که در این وضعیت جدید مذهب باید تابع سیاست باشد. به ویژه که علمای شیعه در این زمان سلطه و نفوذ قابل ذکری بر شاه صفوی نداشتند. بر این اساس پژوهشگرانی چون احمد کسروی و میشل مزایو ادعای سیادت و

شیعی‌گری صفویان را ادعایی بر ساخته و تنها یک راهبرد سیاسی برای فراهم شدن زمینه‌های حاکمیت خود تلقی کرده‌اند.^{۱۱} محیط طباطبایی نیز رفتارهای شاه اسماعیل را مغایر باتشیع اصولی دانسته است:

«اصولاً عناوینی که شاه اسماعیل برای خودش به کار می‌برد مثل عنوان حضرت اعلی و مرشد کامل و صاحب اختیار دین و دنیای پیروان و درخواست اطاعت کورکورانه از مریدان، مواردی بود که با تشیع اصولی و کتابی نمی‌ساخت.»^{۱۲}

در مورد تأکید شاه اسماعیل - و پیش از او اجدادش - بر تشیع، نکته دیگری را نیز می‌توان مورد توجه قرار داد. هم زمان با نخستین کوشش‌های سیاسی فرزندان شیخ صفی‌الدین اردبیلی، ترکان عثمانی توانسته بودند با بهره‌گیری از مکتب دینی اهل سنت سلطه سیاسی خود را بر بخش عمده‌ای از جهان اسلام گسترش دهند. آنها با تأکید بر مذهب عمومی اهل سنت راه را بر دیگر گروه‌های مدعی سنی در رسیدن به قدرت سیاسی تا حد زیادی بسته بودند. بنابراین تأکید فرزندان شیخ صفی‌الدین بر مذهب اجدادی نمی‌توانست در دستیابی آنان به قدرت سیاسی راهگشا باشد. راجر سیوری بر این باور است که صفویان برای غلبه بر مشکلات و یافتن یک تمایز آشکار با امپراطوری سنی مذهب عثمانی به دنبال استفاده از اندیشه سیاسی شیعه بر آمدند.^{۱۳}

با این که مذهب شیعه به عنوان حیاتی‌ترین عنصر شکل دهنده روح حاکم بر نظام حکومتی صفویان عنوان شده است اما برخورد جانشینان شاه اسماعیل با علمای شیعه ساکن ایران که اصلی‌ترین کانون حفظ و اشاعه تشیع شمرده می‌شدند همواره یکسان نبود. طهماسب یکم دومین شاه صفوی در نخستین سال‌های سلطنت خود تلاش کرد تا سیاست مذهبی پدر را دنبال کند. وی در این راستا خود را «بنده شاه ولایت» نامید و برای علما و سادات احترامات خاصی قایل شد^{۱۴} اما گذشت زمان نشان داد برخورد او با علما یک بر خورد کاملاً سیاسی بوده است. وی در این راستا گروهی از علمای شیعه را که با سیاست‌های او مخالف بودند از کشور اخراج کرد و از سوی دیگر برای پر کردن این خلاء دست به اقدام مهمی زد که تا قرن‌ها تاریخ سیاسی و مذهبی ایران را تحت تاثیر خود قرار

داد. این اقدام عبارت بود از دعوت علمای شیعه مذهب سرزمین روحانی خیز جبل عامل لبنان برای حضور در ایران.

حکومتگران صفوی اگر چه توانسته بودند با ضرب شمشیر گروهی از مردم سنی ایران را پیرو تشیع کنند اما ترویج بنیادی تشیع و برآوردن نیازهای مذهبی کسانی که به تشیع گرویده بودند کار آنان نبود و نیاز به متخصص داشت. کشته شدن یا رانده شدن علمای شیعه ایرانی این کاستی را به شکل نمایانی آشکار ساخته بود. از سوی دیگر تکیه صفویان بر بقایای روحانیان ایرانی و قدرت بخشیدن به آنان به ویژه در کشاکش درگیری بین عناصر ترک و تاجیک چندان به سود آنان نبود و لذا تلاش کردند از شیوه‌ای که پیش از آنان سربداران برای دعوت از شهید اول به ایران در پیش گرفته بودند - و البته توفیقی نیافته بودند - استفاده کنند. در نتیجه این سیاست برخی از تربیت یافتگان مکتب علمی شهید اول به دعوت شاه طهماسب در ایران حاضر شدند. علاوه بر این گروه از علمای لبنانی، عده‌ای از علمای شیعه‌ی عراق و بحرین نیز به ایران کوچ کردند. این علما که فرصتی طلایی برای اجرای خواسته‌های دینی خود در ایران به دست آورده بودند کوشیدند تا دگرگونی‌های عمده‌ای را در سیاست مذهبی صفویان به وجود آورند.

از شاخص‌ترین علمای لبنانی دعوت شده به ایران می‌توان به کسانی چون شیخ عبدالصمد حارثی (پدر شیخ بهایی)، علمایی از خاندان حلی، زین‌العابدین عاملی معروف به شهید ثانی و برادران کرکی که در رأس آنها علی بن عبد العال کرکی (معروف به محقق کرکی) قرار داشت اشاره کرد. با این که این علما با دعوت شاه اسماعیل به ایران آمدند اما از آنجا که وی خود را دارای منزلتی نیمه الهی می‌دانست جایی برای ابراز وجود این علما باقی نمی‌گذاشت.

اما در زمان طهماسب یکم این فراخوان علمای جبل عامل یکی از سیاست‌های اصلی دولت صفویه شده بود. این مهاجرت‌ها تا پایان روزگار صفویان همچنان تداوم داشت.^{۱۵} محقق کرکی که نقش عمده‌ای در دگرگونی‌های مذهبی عصر طهماسب یکم داشت تا آنجا پیش رفت که مدعی نظارت بر کلیه امور کشور گردید و حتی طهماسب را

نایب خود برشمرد.^{۱۶} وی به عنوان بانفوذترین مجتهد عصر صفویه تا آن اندازه قدرت یافته بود که خود را در همه‌ی امور اقتصادی، سیاسی و دینی دولت صفویه صاحب اختیار تصور می‌کرد. وی با توجه به این اقتدار، در امور مذهبی اجتهادهای نوینی را ارایه کرد و به همین دلیل برخی از نویسندگان غیرشیعی او را به دلیل صدور فتوای بسیار در امور مختلف «مخترع‌الشیعه» لقب داده‌اند.^{۱۷} شاه طهماسب به دلایلی به این قبیل علما میدان می‌داد. شاید از این طریق می‌خواست از وجود آنان به عنوان عاملی باز دارنده در برابر صوفیان افراطی قزلباش استفاده کند. محیط طباطبایی دعوت صوفیان از علمای جبل عامل را در راستای چنین هدفی مطرح می‌کند:

«چون صوفیان در کسوت درویشی از تخته پوست درویشی به تخت و تاج شاهی ایران رسیدند، جهت تنظیم مبانی شرعی اتباع خود به فقهای عرب جبل عامل لبنان مجال مهاجرت و توقف در ایران را برای ارشاد شیعیان قزلباش غالی مشرب دادند و این نفوذ مذهبی هرگز از عهده‌ی مقاومت در برابر ازاده شاهانه بر نمی‌آمد و شاه در صورت لزوم از مقام اعلای مرشدی خود برای تأمین منظور می‌توانست استفاده کند.»^{۱۸}

این علمای وارداتی بعد از استقرار در ایران تلاش کردند تا نظریات حکومتی شیعه از قبیل ایده‌ی ولایت فقیه را در ایران اجرا کنند. آنان در این سرزمین جدید بر نقش خود به عنوان جانشین امام و نگاهبان شریعت اصرار می‌ورزیدند و به خود اجازه می‌دادند که با اجتهاد و سایر روش‌های معتبر و متداول شیعه استنباطات و استنتاجات خود را از متون فقهی شیعه استخراج کنند.^{۱۹}

به رغم این تلاش، آنان به زودی متوجه این نکته شدند که دعوت از آنها برای اداره حکومت نبوده بلکه بیشتر به منظور استواری حیات سیاسی شاهان شیعه مذهب صفوی به ایران خوانده شده‌اند. با این وجود آنها از تلاش خود در جهت در اختیار گرفتن و یا حداقل زیر نفوذ قرار دادن قدرت سیاسی دست برنداشتند و توانستند در زمان پادشاهان ضعیف صفویه بر امور مسلط شوند.

اسماعیل دوم جانشین شاه طهماسب که تلاش‌های این علمای تازه وارد را در دست‌یابی به نفوذ سیاسی بر نمی‌تایید با در پیش گرفتن اقداماتی کوشید تا نفوذ رو به افزایش آنان را محدود کند. جلوگیری از لعن خلفای سه گانه در خطبه‌ها و منابر و ممانعت از آویختن اشعار توهین‌آمیز به آنان در اماکن مقدس در زمره این اقدامات بود که به زعم اسماعیل دوم می‌توانست میدان را از دست این علما بگیرد. اما واکنش علما غافل‌گیرانه بود. آنان وی را متهم به سنی‌گری کردند. اتهامی که می‌توانست نقطه پایانی بر قدرت سیاسی او باشد:

«در این اثنی میانه‌ی خلیق گفتگوی اختلاف مذهب به میان آمده، از

اطوار اسماعیل میرزا و سخنانی که در عقاید شیعه در پرده می‌گفت، مردمان

او را در تشیع سست اعتقاد یافته، گمان تسنن بر او بردند.»^{۲۰}

اسماعیل دوم که به خوبی از تبعات این اتهام آگاهی داشت در واکنشی سریع

دستور به ضرب سکه‌هایی داد که بر روی آن‌ها این بیت ضرب شده بود:

«ز مشرق تا به مغرب گر امام است علی و آل او ما را تمام است.»^{۲۱}

مرگ زود هنگام اسماعیل دوم از یک سو و سلطه صوفیان قزلباش و نیز زنان بر جانشین او - شاه محمد خدابنده - از سوی دیگر می‌توانست موقعیت اجتماعی و سیاسی رو به تزاید علمای شیعه را استمرار بخشد اما به سلطنت رسیدن شاه عباس یکم و رفتارهای اقتدارگرایانه او تا حد زیادی جلو این نفوذ را گرفت. وی ضمن احترام به اقلیت‌های مذهبی رفتارهای ظاهری شیعه‌گرایانه‌ی زیادی از خود به نمایش می‌گذاشت. به عنوان نمونه وی شخصیت خود را تا حد سگ بودن در برابر امامان شیعه پایین می‌آورد و در فرامین رسمی خود را «کلب آستان علی» و «کلب آستان ولایت» می‌نامید. به دستور این شاه همه ساله در میدان نقش جهان اصفهان مجالس تعزیه داری امامان شیعه برگزار می‌شد. وی از برگزاری این مراسم حتی در زمان جنگ نیز فراموش نمی‌کرد. علاوه بر این، شاه عباس یکم برای نشان دادن اخلاص مذهبی خود چندین بار پای پیاده برای زیارت آرامگاه امام رضا از اصفهان به مشهد رفت. اگر چه بسیاری از این رفتارها نه از روی درستی بلکه

به منظور عوام فریبی و بعضاً مسایل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی انجام می‌گرفت اما توانست تا حد زیادی جلو قدرت سیاسی و اجتماعی رو به رشد روحانیون شیعه را بگیرد. وی در دوران پادشاهی خود هیچ کدام از مجتهدین عصر خود را به عنوان خاتم المجتهدین - که پیش و پس از او رسم بود - نشناخت و شخصیتی چون شیخ بهایی که به صورت غیررسمی خاتم‌المجتهدین عصر خود شمرده می‌شد هیچ گاه نتوانست قدرت و نفوذ مجتهدی همچون محقق کرکی را به دست آورد.^{۲۲}

دوران شاه عباس یکم را می‌توان دوران رشد رفتارهای ریاکارانه در تاریخ تشیع دانست که از طرف شاه و دربار اعمال می‌شد. شاه عباس یکم از یک سو این رفتارهای به ظاهر دینی - شیعی را از خود بروز می‌داد و از سوی دیگر در شراب نوشی و ارتکاب برخی اعمال دیگر که در اسلام و تشیع از گناهان بزرگ شمرده می‌شد راه افراط می‌پیمود. به نظر می‌رسد پادشاهان نخست صفویه که در راه تثبیت موقعیت داخلی خود سخت نیازمند همراهی علمای شیعه بودند، بعد از تثبیت این موقعیت وجود علما را مخلی در برابر اعمال حاکمیت خود تلقی می‌کردند. آنان به همین دلیل ضمن حفظ برخی از نمادهای شیعه‌گری، تلاش می‌کردند تا حوزه‌های نفوذ علما را به مسایلی چون ارشاد و تبلیغ محدود کنند. از سوی دیگر علمای شیعه که تشکیل دولت شیعه مذهب صفوی را فرصتی نو برای پیاده کردن ایده‌های شیعی خود تصور می‌کردند حاضر به پذیرش این محدودیت نبودند. قدر مسلم آنان باید منتظر فرصتی می‌شدند تا شاهی ضعیف بر تخت سلطنت تکیه بزند. مرگ شاه عباس یکم چنین فرصتی را در اختیار این علما قرار داد. در روزگاران بعد از شاه عباس یکم که آغاز دوران افول صفویه نیز شمرده می‌شود روحانیون شیعه توانستند نه تنها موقعیت از دست رفته را احیا کنند بلکه در برخی مقاطع آن را به اوج نیز برسانند. آنان در دوران شاه صفی و شاه عباس دوم این موقعیت را احیا و در دوران سلطنت شاه سلیمان و به ویژه شاه سلطان حسین به اوج رساندند. شاردن جهانگرد فرانسوی که در این روزگاران در ایران بوده جایگاه مجتهدان شیعه را همانند جایگاه پاپ در اروپا ارزیابی کرده است:

«مجتهدان داعیه هایی به تقریب همانند پاپ دارند و اگر پادشاهان

ایران و ارکان دولت تسلیم عقاید آنان نگردند آنها نیز به همان وسایلی که

پاپ برای اجرا و انجام داعیه‌های خود متشبث می‌گردد، متوسل می‌شوند.»^{۲۳}

رسم قالیچه انداختن علما برای شاه یکی از این داعیه‌ها بود. در این مراسم بزرگترین مجتهد وقت به هنگام جلوس شاه به تخت سلطنت قالیچه‌ای پیش پای او می‌انداخت که نمادی از اعطای قدرت به شخص شاه از طرف مجتهد شمرده می‌شد.^{۲۴} در دوران پادشاهی شاه صفی و شاه سلیمان هم که مقام خاتم‌المجتهدین به علمایی غیر جبل عاملی سپرده شد قدرت و نفوذ علما همچنان ادامه داشت.

این نفوذ در دوران پادشاهی شاه سلیمان به گونه‌ای بود که او در یکی از سفرهای خود آقا حسین خوانساری خاتم‌المجتهدین عصر خود را به عنوان جانشین خود در مدت زمان سفر اعلام کرد و از او خواست که به تخت سلطنت تکیه زده و به شیوه‌ای که صلاح می‌داند کشور را اداره کند که او نیز چنین کرد.^{۲۵}

علمای شیعه به رغم این موقعیت ممتاز خود هیچ گاه نتوانستند جایگاه نهاد سلطنت را در افکار عمومی زیر سوال برده یا از ارزش سیاسی آن بکاهند بلکه در مقابل همواره این ایده را به مردم القا می‌کردند که دولت صفویه تا زمان ظهور امام دوازدهم پایدار خواهد بود و برای اثبات این ایده از احادیث و روایات و حساب جمل سود می‌بردند. آنان تلاش می‌کردند که دولت صفویه را دولتی معرفی کنند که حاکمیتش توسط علی ابن ابیطالب نخستین امام شیعیان پیش‌بینی شده بود. حاکمیتی که می‌توانست آمال و آرزوهای شیعیان را بر آورده سازد.^{۲۶}

شاید زنده شدن اندیشه‌ی فره ایزدی پادشاهان ایرانی پیش از اسلام در قالبی نوین و نیز پیوند زدن بین این باور و اندیشه‌های شیعی عاملی استوار در تحکیم موقعیت نهاد سلطنت در این دوره و حتی دوره‌های بعدی شمرده شود. نیکی کدی در زمره باورمندان این نظریه است. وی عواملی چون: ترویج تفکر الهی بودن سلطنت پادشاهان صفویه یا همان فره ایزدی روزگاران پیش از اسلام، ادعای انتساب نژادی صفویه به امامان شیعه،

وابستگی علمای شیعه به دستگاه سلطنت و نیز استفاده پادشاهان و دولت مردان از مناصب رسمی مذهبی را از مهمترین عوامل تحکیم نهاد سلطنت در دوره‌ی صفویه می‌داند.^{۲۷}

ب: نگاهی به جایگاه تصوف و صوفیان در حکومت صفویه

در فاصله سده‌های دوم تا نهم هجری/هشتم تا پانزدهم میلادی فرقه‌های گوناگون متصوفه در گوشه و کنار سرزمین‌های اسلامی و از آن میان ایران رو به گسترش نهادند. سده‌های هفتم تا نهم قمری یعنی روزگار غلبه و سپس حاکمیت مغولان نقطه اوج این گسترش بود. با غلبه مغولان دگرگونی‌های بنیادینی در سیاست‌های دینی حکومتگران در ایران به وجود آمد. بارزترین این دگرگونی‌ها آزادی مذهبی مردم به شرط عدم اعتراض به سلطه‌گران بود. این وضعیت فرصتی طلایی را برای پیروان فرقه‌های گوناگون فراهم کرد تا دعوت خود را بگسترانند. در این میان رهبران و پیروان فرقه‌های مختلف صوفیه مجال یافتند تا اندیشه‌های خاص خود را به دور از سخت‌گیری‌های متشرعین بر مردمان خسته از جور زمانه عرضه کنند. گرایش گروه‌های بیشتری از مردم به تصوف و نیز پیدایش فرقه‌های جدید از نتایج آشکار این وضعیت بود. شدت این گرایش‌ها تا آن حد بود که تمایل به تصوف حتی در نزد برخی از اندیشمندان شیعی - که پیش از آن صوفیان را در زمره‌ی بی‌راهگان می‌شناختند - نیز به چشم می‌خورد. این تأثیرپذیری در برخی از بزرگان شیعه چون علامه حلی - در گذشته به سال ۷۲۷ قمری - و آل طاووس و آثار برخی از دیگر نویسندگان شیعی چون کمال‌الدین میثم بحرانی - در گذشته به سال ۶۷۹ قمری - و سید حیدر آملی - در گذشته به سال ۷۹۴ قمری - کاملاً مشهود بود. به عنوان مثال بحرانی در شرح نهج‌البلاغه خود معانی عرفانی - فلسفی را با رنگی صوفیانه عرضه کرد و آملی نیز در کتاب جامع‌الاسرار و منبع‌الانوار کوشید تا تشیع را به تصوف نزدیک کند. وی با بیان این نکته که مشرب صوفیان با مذهب اثنی عشری موافق است آشکارا در نزدیک کردن تصوف و تشیع کوشید و با یکی خواندن «حقیقت، شریعت و طریقت» برخی از اعتقادات تشیع را رنگ صوفیانه زد.^{۲۸}

در چنین فضایی شیخ صفی‌الدین اردبیلی بنیانگذار طریقت صوفیانه‌ی صفویه - که شرح حال او در صفحات پیشین گذشت - در تاریخ تصوف ایران مطرح شد. با این که فرقه‌های صوفی اعتقاد چندانی به تلاش‌های دنیا طلبانه نداشتند اما فرقه صوفیان صفویه در ادامه حیات خود تلاش کرد تا با استفاده از توان پیروان گسترده‌ی خود به قدرت سیاسی نیز دست یابد. شیخ صفی‌الدین که در اواخر حکومت ایلخانان مغول در ایران زندگی می‌کرد و پس از مرگ شیخ زاهد گیلانی جانشین او شده بود توانست پس از به دست آوردن رهبری طریقت زاهدیه که از این به بعد به مناسبت نام او صفویه خوانده می‌شد، این طریقت را که ابتدا فقط در ایران طرفدارانی داشت با استفاده از ثروت فراوانی که در اختیارش قرار گرفته بود از طریق مبلغین خود تا مناطق دور دستی از آناتولی گرفته تا هند گسترش دهد. اگر چه در این روزگاران گروهی از وزرا و امرای ایرانی و مغولی همچون خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی و امیر چوپان در شمار مریدان او بودند اما وی کامیابی واقعی خود را مدیون گروه‌های افراطی ساکن در آسیای کوچک و کردستان بود. در آن زمان این مناطق آزمایشگاه آرا و عقاید مذهبی و صوفیانه شمرده می‌شد. پس از مرگ صفی‌الدین فرزندش صدرالدین توانست با تبدیل آرامگاه پدر به زیارتگاه و خانقاه بزرگ صوفیان نوع جدیدی از تصوف را بر مبنای تمرکز قدرت، اشرافیت و اهداف دنیوی ارایه کند. با این همه شیخ صفی‌الدین و فرزندش گرایش‌های سیاسی خاصی از خود بروز ندادند.

خواجه علی سیاه پوش - نوه‌ی شیخ صفی‌الدین و سومین رهبر درویش‌های صفوی - برای نخستین بار در میان رهبران طریقت صفویه گرایش‌های سیاسی از خود نشان داد. وی تلاش کرد تا علاوه بر استفاده از باورهای شیعی، از اندیشه‌ی تصوف نیز برای تقویت جایگاه خود استفاده کند. این گرایش به ویژه پس از بخشیدن اسرای عثمانی از طرف تیمور گورکانی به خواجه علی و تشکیل گروه صوفیان معروف به روملو از رشد بیشتری برخوردار شد. صوفیان روملو و دیگر هواخواهان صوفیان صفویه، خواجه علی و سپس فرزندان او را تا سر حد جان اطاعت می‌کردند. در زمان ابراهیم فرزند و جانشین خواجه

علی شبکه‌ی تبلیغاتی صفویه در نقاط مختلف حفظ و تقویت شد. در رأس این سازمان تبلیغاتی خلیفه‌الخلافا قرار داشت که به عنوان نایب مرشد کامل و از طریق نیروهای زیر دستش بر وضعیت مریدان صفویه در داخل و خارج ایران نظارت می‌کرد. شیخ جنید فرزند ابراهیم نیز بر آن شد تا از وجود این نیروهای جان فدا به عنوان یک ابزار قدرتمند در امور دنیایی و به ویژه در دست‌یابی به قدرت سیاسی و تشکیل حکومت استفاده کند. به تعبیر نویسنده کتاب زینته المجالس «چون نوبت به حضرت سلطان جنید رسید آن حضرت داعیه سلطنت صوری فرمودند.»^{۲۹} بدین گونه شیخ جنید که پیشوا و مرشد مقتدر جماعتی از درویشان سر سپرده به خود بود رسماً مدعی حکومت و ریاست دنیایی شد.

در نظام‌های صوفی‌گری معمولاً شخصیتی به عنوان مراد و قطب در راس عده‌ای از درویشان قرار می‌گرفت که همه شیفته و گوش به فرمان او بودند اما در طریقت صفویه مریدان آنان در نگرش به مرشد خود پا را از حد معمول فراتر نهاده و تا آنجا پیش رفتند که ادعا کردند خداوند در وجود مرشد آنها حلول کرده است.^{۳۰} زمانی هم که شیخ حیدر در سال ۸۶۰ قمری به ریاست صوفیان صفویه رسید، خلفای صوفی از هر سو آمدند و بشارت الوهیت او را دادند. مضمون برخی از اشعار شاه اسماعیل یکم بنیانگذار پادشاهی صفویه نیز نشان از آن دارد که او نیز تمایل داشته تا پیروانش او را وجودی الهی تصور کنند:

عین اللهم عین الله کل ایمدی حقی کور ای کور گمراه منم اول فاعل
مطلق که دیر لار^{۳۱} این اعتقاد به مقام الهی داشتن رهبران فرقه‌ی صفویه تنها در شعار نبود بلکه پیروان این فرقه در عمل نیز آن را نشان دادند. اعتقاد صوفیان صفوی به شخص اسماعیل یکم تا آن اندازه بود که آنان در میدان جنگ بدون زره به میدان می‌رفتند و اعتقاد داشتند که مولایشان اسماعیل در جنگ نگاهدارشان خواهد بود. بر اساس این اعتقاد عدم اطاعت از مرشد کامل خیانت به پادشاه و جنایت نسبت به کشور تلقی می‌شد و می‌توانست مجازات مرگ را در پی داشته باشد. در آن زمان صفت ناصوفیگری شدیدترین تهمتی بود که می‌شد به کسی نسبت داد.^{۳۲} بدین گونه بود که شاهان صفویه خود را ظل

الله فی الارض و نماینده امام دوازدهم خواندند و به عنوان مرشد کامل طریقت صفویه و ولی الله برای خود حق اعمال نفوذ بی حد و حصر قایل شدند. شاه اسماعیل یکم که بزرگان صفویه همچون جامی و عین القضاة را نبش قبر کرده و افراد غیر شیعه را مهدور الدم اعلام کرده بود به مریدانش تأکید می کرد که همه کارهای او طبق دستور امام دوازدهم است و لذا خود را معصوم می پنداشت و میان خود و این امام جدایی قایل نبود.^{۳۳}

شاه اسماعیل یکم برای تثبیت جایگاه فرقه صفویه و نیز دولت خود و همچنین تداوم مشروعیت معنوی خاندان سلطنت سیاست سرکوبی سایر فرق صوفی را در پیش گرفت. به عنوان نمونه وی در نخستین سالهای حکومت خود چهار هزار تن از پیروان طریقه‌ی کازرونی را در فارس به اتهام پرستش رهبر خود به قتل رساند و در سال ۹۱۴ قمری نیز گروهی از پیروان فرقه مشعشعیان راقع و قمع نمود.^{۳۴} این تندروی‌ها و مستمسک قرار دادن تعالیم صوفیانه به زودی تعارض خود را با روح تصوف نشان داد و مشکلاتی را برای حکام صفویه ایجاد کرد. شاه اسماعیل یکم در راستای حل این مشکل بعد از استوار کردن پایه‌های حکومت خود کوشید تا پیوندهای صوفی گرایانه‌ی خود را با مریدان کاهش دهد. این سیاست در دراز مدت باعث تضعیف صوفیان و در نهایت تضعیف صوفیان شد.^{۳۵} از سوی دیگر صوفیان که شاه اسماعیل را موجودی نیمه الهی تصور می کردند با مشاهده شکست او در جنگ چالدران در این اعتقاد خود متزلزل شدند. با این همه، حاکمیت شرایط خاص در دوران شاه اسماعیل یکم باعث شد تا نشانه‌های این گسستگی پوشیده بماند. اگر چه قزلباشان بعد از این شکست شاه اسماعیل راهمچنان مرشد خود تلقی می کردند اما در واقع این عنوان صوری و خالی از محتوا بود.^{۳۶} از این روزگار به بعد بود که سیاسی کاری صوفیان قزلباش نیز آغاز شد.

در دوران سلطنت شاه طهماسب یکم - که آن را می توان دوران تثبیت واقعی حکومت صوفیان تلقی کرد - دشواری تلفیق تشکیلات صوفیه در تشکیلات رسمی کشور کاملاً آشکار شد. طهماسب در رویارویی با این مشکلات چاره‌ای نداشت تا موجودیت تشکیلات صوفیه را همچون گذشته حفظ کند. با این همه صوفیان به رغم اعمال نفوذ در

کلیه امور، هیچ وظیفه‌ی سازمانی مشخص و تعریف شده‌ای در جامعه نداشتند و تنها به صورت ابزاری در دست شاهان صفویه بودند تا از آنان برای دست‌یابی به مقاصد سیاسی خود استفاده کنند.

صوفیان در ایام سلطنت اسماعیل دوم و محمد خدا بنده و با توجه به ضعف این دو پادشاه مجال قدرت نمایی بیشتری یافتند. این قدرت نمایی آنها به جایی رسید که در یک رقابت درونی ضمن به قتل رساندن مهد علیا همسر محمد خدا بنده، خود او را نیز از سلطنت انداخته و فرزند خردسالش عباس را به جای او به سلطنت برداشتند.

شاه عباس یکم که پادشاهی خود را مدیون گروهی از صوفیان قزلباش بود در دوران سلطنت خود اگر چه به عنوان مرشد کامل در رأس صوفیان صفویه قرار داشت اما از دخالت‌های گسترده صوفیان در امور مختلف ناراضی بود. قدرت طلبی روسای صوفیه و خودسری برخی از امرای قزلباش عامل اصلی این نارضایتی بود. این موضوع در نهایت به تضعیف و سپس از دست رفتن جایگاه سیاسی و اجتماعی صوفیان قزلباش منجر شد. شاه عباس یکم برای کاستن از نفوذ نظامی قزلباشان سپاه جدید و سازمان یافته‌ای را به دور از رفتارهای صوفیانه قزلباشان به نام سپاه شاهسون ایجاد کرد. وی از سوی دیگر، صوفیان را به مشاغل پست دیوانی و نوکری دربار گماشت و با این کار خود لطمه‌ی شدیدی به حیثیت صوفیان صفویه وارد ساخت. به رغم این برخوردهای شکننده، عوامل اصلی ضعف صوفیان را باید در عوامل دیگری جستجو کرد. در این شرایط جدید جنبش تصوف استقلال خود را از دست داده بود و اندیشه‌هایی که منادی تصوف به شمار می‌رفتند قادر به ارائه نظریات متکامل و نوینی نبودند.^{۳۷} ازدیاد درویشان دوره گرد و بی‌شرع در کنار دودمانی شدن خلافت در فرقه‌های مشهور صوفی به تقلید از صفویه و نیز پیدایی انحطاط در تصوف عامیانه از دیگر عواملی بود که لطمه شدیدی به جایگاه اجتماعی و معنوی صوفیان وارد کرد.^{۳۸} صوفیان قزلباش با فروکش کردن احساسات تندعقیدتی نخستین سال‌های ظهور صفویه در دوران میانی سلطنت صفویه شریعت ظاهر را به دیده‌ی تحقیر می‌نگریستند و یا برای حظ نفس خویش عبادات را حجاب راه می‌شمردند و به ملامتی

تمایل داشتند و در سالهای پایانی حکومت صفویه نیز افراط و غالیگری‌هایی را از خود بروز دادند که اصالت شیعه بودن آنها را بیش از پیش محل تردید قرار داد. در نقطه مقابل صوفیان، علمای شیعه فرصتی شایسته برای بسط و ارایه افکار متشرعانه خود یافتند. برخی از این علما همچون صدرالمتالهین و شیخ اشراق اگر چه به مبادی تعالیم صوفیه علاقه داشتند و در تزکیه نفس و مکاشفات روحانی با قدمای صوفیه هم رای بودند اما به طرز سلوک صوفیه عصر خود خرده می‌گرفتند و آنان را جاهلان عالم نمای صوفی و ناتوان در فهم مسایل نظری و کلامی معرفی می‌کردند. تلاش مجتهدان شیعی در این زمان نه بر نفی مطلق طریقه صوفیه بلکه بر ممانعت از گرایش عوام به جنبه‌های نامطلوب صوفی‌گری و دوری جستن از تندروی صوفیان اباحه اندیش که به زعم آنان در ابتذال تصوف نقش داشتند استوار بود.

این گونه بود که در دوره شاه عباس دوم فتوای تفسیق (فاسق بودن) برخی از صوفیه قزلباش از سوی بعضی از علما صادر شد و رفته رفته مخالفت فقها با متصوفه به نحو بارزی مانع فعالیت‌های آنان شد. در روند مبارزه با صوفیان برخی از علمای اواخر عهد صفویه همچون ملا محمد طاهر قمی در طعن ورد صوفیه تا آنجا پیش رفتند که نه تنها صوفیان بلکه حکمایی را که الفاظ و تقریرات صوفیه را اظهار می‌کردند، تکفیر می‌نمودند. محمد بن حسن معروف به شیخ حر عاملی نیز از دیگر نکوهش‌گران صوفیه بود که کتاب «الاثنی العشریه فی رد الصوفیه» را نوشت.^{۳۹}

حاکمیت شرایط فوق اوضاع را تا آن اندازه به زیان صوفیان پیش برد که در دوران پادشاهی آخرین پادشاهان صفوی صوفیان تقریباً هیچ نقشی را در حاکمیت صوفیان دارا نبودند. فقهای شیعه که در این زمان به بزرگترین منتقدین و مخالفین صوفیان تبدیل شده بودند به قدری در جامعه و حکومت نفوذ داشتند که بر جایگاه صوفیگری خاندان صفویه قلم فسخ کشیدند به گونه‌ای که در هنگام به تخت نشستن شاه سلیمان از اجرای تشریفات مربوط به احراز مقام مرشدی او جلوگیری کردند.^{۴۰} در روزگار همین پادشاه بود که شیخ

علی خان زنگنه وزیر او واسطه تدوین کتابی بر ضد صوفیه شد.^{۴۱} بدین گونه با کنار زدن صوفیان توسط مجتهدان عمر مهمترین حکومت ایرانی مبتنی بر تصوف به سر آمد.

یادداشت‌ها

- ۱ - پیر ابدال زاهدی: سلسله النسب صفویه، (برلین، چاپخانه ایرانشهر، ۱۳۴۳ قمری)، ص ۱۷.
- ۲- راجر سیوری، ایران عصر صفوی: ترجمه کامبیز عزیزی، (تهران، سحر، ۱۳۶۶)، ص ۷.
- ۳ - و. مینورسکی: سازمان اداری حکومت صفوی (تحقیقات، حواشی و تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک)، ترجمه مسعود رجب نیا، (تهران، انجمن کتاب و کتاب فروشی زوار، ۱۳۳۴)، ص ۵.
- ۴- سیوری، همان جا، ص ۱۴.
- ۵- م. میشل مزاولی: پیدایش دولت صفویه، ترجمه یعقوب آژند، (تهران، گستره، ۱۳۶۳)، ص ۱۵۱.
- ۶- والتر هیئتس: تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیکاوس جهاننداری، (تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱)، ص ۹۰.
- ۷- گمنام: عالم‌آرای صفوی: به کوشش یدالله شکری، (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰)، ص ۳۰.
- ۸- اسکندر بیگ ترکمان: تاریخ عالم آرای عباسی، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۰)، ج اول، ص ۲۸.
- ۹- مریم میراحمدی: دین و مذهب در عصر صفوی، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۳)، ص ۵۲-۵۱.
- ۱۰- ترکمان، همان جا، ج اول ص ۶۴.
- ۱۱- احمد کسروی: شیخ صفی و تبارش، (تهران، پیمان، ۱۳۲۱)، ص ۰۱۷.
- ۱۲- محمد محیط طباطبایی: تطور حکومت در ایران بعد از اسلام، (تهران، بعثت، ۱۳۶۷)، ص ۶۲-۶۳.

- ۱۳- سیوری: همان جا، ص ۲۶.
- ۱۴- ترکمان: همان جا، ص ۴۵.
- ۱۵- مهدی فرهانی منفرد: مهاجرت علمای شیعه از جبل عامل به ایران در عصر صفویه، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷) ۷۶ و ۱۰.
- ۱۶- میر احمدی: همان جا، ص ۵۴.
- ۱۷- کامل مصطفی الشیبی: تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۹)، ص ۳۹۴-۳۹۳.
- ۱۸- محیط طباطبایی: همانجا، ص ۶۹ و ۱۹۳.
- ۱۹- آلبرت حورانی: «هجرت علمای شیعه از جبل عامل به ایران»، ترجمه مرتضی اسعدی، کیهان فرهنگی، سال سوم، شماره ۸، (آبان ۱۳۶۷)، ص ۱۷-۱۳.
- ۲۰- ترکمان: همان جا، ص ۲۱۳.
- ۲۱- میر احمدی: همان جا، ص ۵۵.
- ۲۲- فرهانی منفرد: همان جا، ص ۱۱۱.
- ۲۳- ژان شاردن: سیاحت نامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۴۵)، ج پنجم، ص ۱۴۰۵.
- ۲۴- فرهانی منفرد: همان جا، ص ۱۱۱.
- ۲۵- میر سید محمد باقر خوانساری اصفهانی: روضات الجنات فی الاحوال العلماء والسادات، ترجمه شیخ محمد باقر ساعدی خراسانی، (تهران، بی نا، ۱۳۶۰ قمری)، ج ۵، ص ۱۶۰.
- ۲۶- فرهانی منفرد: همان جا، ص ۱۲۱.
- 27-NIKI. R. KEDDIE: IRAN, RELIGION, POLITICS AND SOCIETY ,LODEN ,1988 ,P91 .

- ۲۸- مرتضی دوستی ثانی: «صوفیان شیعی و حکمای صوفی»، مجموعه مقالات همایش ایران زمین در گستره تاریخ صفویه، به اهتمام مقصود علی صادقی، (تبریز، ستوده، ۱۳۸۳)، ص ۳۳۱-۳۳۲.
- ۲۹- میراحمدی: همان جا، ص ۴۵، به نقل از زینه المجالس.
- ۳۰- سیوری: همان جا، ص ۱۰.
- ۳۱- همان جا، ص ۲۱-۲۰.
- ۳۲- همان جا، ص ۲۳۴.
- ۳۳- الشیبی: همان جا، ص ۳۸۹.
- ۳۴- ارنست کارل: روزبهان بقلی، ترجمه مجدالدین کیوانی، (تهران، مرکز، ۱۳۷۷)، ص ۳۸.
- ۳۵- طباطبایی: همان جا، ص ۱۹۷.
- ۳۶- سیوری: همان جا، ص ۴۰.
- ۳۷- دوستی ثانی، همان جا، ص ۳۳۹.
- ۳۸- عبدالحسین زرین کوب: دنباله جستجو در تصوف ایران، (تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲)، ص ۲۴۴.
- ۳۹- همان جا، ص ۲۶۰.
- ۴۰- طباطبایی: همان جا، ص ۶۴.
- ۴۱- همان جا، ص ۱۱۲.